

دکتر استرنج و دکتر دووم فتح و عذاب

مترجمین و گرافیک : هادی علیراده و مهدی علیراده

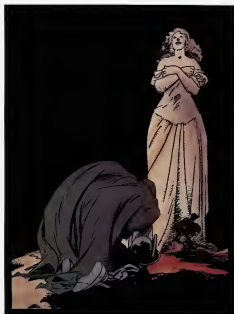


ROGER STERN MICHAEL MIGNOLA MARK BADGER

S T A N L E E P R E S E N T S

DOCTOR STRANGE DOCTOR DOOM

TRIUMPH AND TORMENT



ROGER STERN
WRITER

MICHAEL MIGNOLA
PENCIL ARTIST

مترجمین و گرافیک: هادی علیراده و مهدی علیراده

MARK BADGER
INK & COLOR ARTIST

JIM NOVAK
LETTERER

MARC SIRY
ASSISTANT EDITOR

RALPH MACCHIO
EDITOR

TOM DEFALCO
EDITOR IN CHIEF

For Stan Lee, Jack Kirby, and Steve Ditko
...whose talent and imagination gave
the world such wondrous creations

And for Carmela Merlo
...whose support and encouragement
made this book possible

--Roger Stern
3/5/89

For Al Milgrom

--Mike Mignola
4/15/89

در دامنه کوه های هیمالیا
خانه جادوگر باستانی دنیای ما

فرزاد پیش او برای اقامت به اینجا آمد نام واقعی او
در طول افسار گم شده
اکون او را به نام گنگیسی باستانی میشناسیم

قدرت ذهن هرگز تعیین زانی نبوده ، مردمان !
جسم از گوشت و استخوان ساخته شده ،
پیک اسیر زمین و آسمان ...
کسی موفق است که بر همه ذهن برتری داشته باشد!

ایو بارها گفتید ارباب منمالی
اما اگر جسم تلف شود ...
زانی برای برتری یافتن ذهن
نیست ؟

هفته ها از آخرین باری که
چیزی خورده اید گذشته ...
خواهش میکنم ، میل کنید ؟

بخورم ؟

ذهن گنگیسی تماماً توسط هجوم رموز پرجوش
واقعیات دنیای ما تصرف شده بود. امروز ، توجه او به
امال دنیوی کاملاً محو شده بود.

این سالها ، مهربان نبودند ...

چون هنوز اونقدر پیر نشده‌ی که بدانی معنای نابودی ...
... فرود ...

نابودی ... یک
... انسان است!

غلو کنید
گنگی باستانی

بله ،
یک انسان زنده شده

خواهش میکنم شخص باستانی ...
من قسم خوردم که به شما خدمت
کنم . اگر شما چیزی بخواید ،
خواهید برد ... و من شکست
خواهم خورد کمی غذا بخورید .
هرروی ما را نابود نکند!

غذا رضایت مندی می آورد اما
مشکل گرسنگی به علت جوانی تو ،
تحلیل نابودی را به ذهن تو می آورد

او سالها پیش ، یکبار
به ملاقات من اومد ...

ها ؟ البته ، خودم .
و الا کی میتوانم باشم ؟
من به دلیل گنگی باستانی
میگردم تو ازی ؟

بالاخره رسیدم

بله ، بله ، میدونم . اومدی تا
راه جادوگری را یاد بگیری
خیلیا تا حالا اومدن .
دیگه حسنه کننده شده

فکر کردی من یک
تازه کار ناخونم ؟

من لا جودیم هر دو مسیر جادو و دانش رو آموزش میدادم
بشما پادشاه با شکست ... تا هیچ پیرفرمانی دیگه منو
رد نکند !

آخ .. خبید . فهمیدم
... همین الان ...

پایله محبت رو جای
دیگه ای پیدا کنی .
من آموزش نمیدم

او از یکجور ستمه
حقیر در دانشت
رنج میری!

حقیر !!!
حقیر !!!

چنانچه جرات میکنی نابودی های منو مسخره کنی!
اگر به دانشت احتیاج نداشتم ، زندگی رو از جسم
رفت انگیزت میکردم !





حالا کتیکم میگی یا ...؟

من .. من آموش لعیلم
اما فرقه ای از مردان نفس
در لبت وجود دارند...
در میان اونها میونی
سروشت خودت را
پیدا کنی.

من پیش کشم که تا بعد هیچ شخصی
از غرب به میان اونها پا نگذاشته...



و بعد اون دووم شل پوش به میان
کوهستان پهنای بازگشت

... و منو تنها گذاشت !



همون فردا صبح ، یک ملاقات کننده دیگه منو
پیدا کرد



کتیکس باستانی !

ها ؟
کی صدا ... ؟

حضرت آقا
من اسدالله استرلج هستم.
سعی کنید حرکت نکنید.
من کتیکون میکم!

قبل از اینکه شروع به
آموزش هنرهای جادویی
کنیم، استرلج در غرب
یک فکر بود ...

.. و اسدالله من ، انشت وان دمنو به بازگشت به
آمنیکا هدایت کرد. خوشبختانه من تصمیم گرفتم
بوملو و دین را در طول راه جبران کنم .

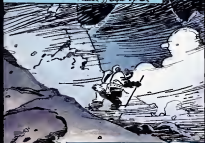


خوشبختانه؟ ابله... خوشبختانه دلم دینگری برای
سروشته، اگر چه مساعمت زودتر پیدات میشد.
باعطربا کترین انسانی که میوستی اییی
روبرو میشدی ... و سروشت هردوگون
عونی میشد.

ملاقاتی که عتب افاد ... اما نه
برای سالهای طولانی .. باید هم
دنبالتور باشه !



دکتر استرلج سه روز پیش من موند. از من نتوان پرستاری کرد. تا اون زمان دووم مثل بوش مایله دور شده بود. باله‌های شجاع و سرد می‌نویسند یک مرد شعیف رو بکشند.



برای ماه ها سفر ... تنها و پنهان. از میان بوشی این جهان حداقل به سرنوشتی دست پیدا کرد ...

ظرفی را سرما و گرسنگی
لنگ شما زود پاشید بر آنها ؟
باید از این پرستاری کنیم!



از اینقدر اوجها موند
تا همه چیز از «دوران»
فراتر، باهوش ...



از نظر که
استادشون شد ...

زهی که طراش کردید، شبیه هیچکوم از رزه های
استاهای فانی نیست - آنگه دردتون اومد به ما بگوید
استاد!

درد کرد مثل عشق
میهنونه، مثل شفقت!
اون چیزی مال استاهای
حقیقه! درد برای دووم
چیز دیگه ایام



و حالا ...
توبت هاسک!

اما استاد، هنوز کاملاً
سرد نشده!
انسان مثل بقیه نیست.

از اینجاست، او ماسک فلزی خود را، بر چهره گذاشت



دیگر هرگز چشمان هیچ
انسان فانی به سیمای پنهان
شده "ویکتور ون دووم"
نخواهد نگریسته.



اینک در این مکان
"دکتر دووم"
استاده است!

والها حقیقت داره؟ ایستاد و ایستاد
با دگر دوم معروف ملاقات
کردید و اون رو فرستادید به ...

تا حالا
بهت دروغ گفتم؟

خب ... نه، شما
باستانی اما ... معمولاً
داستانهای شما میهمه،
و ...

متناقض؟
بله، می‌دونم.



این بخاطر نفوس
فانیه که بر من
تحمل شده و
سالماتیه که
گلو راندم

اگر بخاطر وقترا
مقدم نبودم
پیش این جسم رو
رها میکردم



انکس من متوجه
نمیشم. منظور اون
از نور ...

هر چند سال بکار
یک ستاره درون نور
قرار میگیره و اونها
درخشش نور رو به
اقامتگاه من
میرسانند.



اما نور فقط
یک نشانه است
جوانک عبوس

... که زمان ریختن
به ما روزی داشته و در
اون زمان ذهن من، دوباره
همان میشود که در گذشته
بود.



گنگیس پیرا اصلاً
نمی‌دانست، هنوز
می‌توانید راه بروید!



شاهسنگی مهارتد بر هر دردی غلبه
کند ... دوم جدایی در اینمورد
درست میگفتند

حضرت اقامت بدویند که
حالا که قدرت دگر دوم کنترل
شده، کار شیطان خاتمه
یاب کرده!

می‌دونم، من به چیزی که واقف به فعلیات
سروشش فرستادم تبدیل شد، مشکوکم

اگر
... با فرستادیش ...



حالا که فرستادم
ایلم قسم از
سرواقت من بوده!





فردا قطهر

آخرین ساعت فوارسیده، من یک قرن دیگر هم
زندگی کردم تا این وظیفه مقدس را به انجام
برسوزم. ممکنه ویشانی به من قدرت
.... ببخشه ...

گوش فرادهید، همه اربابان حقیقی هنرهای
مرموز اکلان گنگیس کهن را بشنویند!
بشنویند و توجه کنید!

شکای جادوگر یاستانی،
ند و واضح طنزین افشار
شکای

و.. توسط جانو! .. ظنین این صدا در اطراف جهان، توسط فان، هان که طریقت جانو را آموخته بودند، شنیده شد.

فهرست منابع و مآخذ:

1945-1946

فرهنگ بیان جنبه‌های
روانشناسی گدیز...

11. *Mathematics* (1998) 100:100-101.

و، در سبیده هم ایالت‌های ناجیز لائوریا
در بالکن ...

گوش کن!
شنیدی؟ شبیه
صفر باد بود...

صداهای آشکار بررسی
میشه .. این پارازیت
زمینه ، استاد !

خاموش! باید تمرکز کنم ..
نباید حتی یک کلمه رو از
دست بدم!

در میان طی گردن زمین ،
داخل یک خانه قدیمی
وهم آلود ، در قلب دهکده
گریزولچ منهن ، یک استاد
چانو آرمیده بود ...

اما تمام سیرهای چاندول این قرنها
هم نمیتونه جلوی صدای ...

کلام گنگیس کهن
را بشنوید !
بشنوید ، ترجمه کنید!

شما را به گرد همانی چاندوگران
فرامیخوانم ...
تخریب قدرت " انجا پرگازر خواهد
شد . فردا بپایید به ...
معبد سوم ...

دهن و جسم او توسط تعداد
زیادی عظیم ، از او در مقابل
دشمنان بیکرانیش... در خواب
مهافلت میگرد هم در این
دنیا و اسم
دنیا های دیگر!

... بر با سر و شگفتان و ریزر غه ریلدا

از وقتی توآموز بودم ، از خواب
نوریده بودم !

اون فقط یک خواب نبود !
اما گنگیس باستانی از کجا
چنین قدرتی برای فرستادن
چنین بیغای پلست آورده ؟

و از کی تا حالا کلامش
اینقدر واضح شده ؟
معبد سوم ؟
این دیگه
مجهور اطلاعاتیه ؟

میشویم
و اطاعت
میکدم ،
پدر کهن
آه ؟

علوه
اطلاعات سفر ؟

" هر زمان شما آماده باشید ، ما آماده ایم
... روزها صحبت میکنم !
... میتونم گنگتون کنم ؟

پله ، من دکتر استقامت
استرنج هستم . من باید با
آخرین سرعت ممکن به
اندونزی برم .. اولین پرواز
به جاگارتا چه زمانی
هست ؟

احمدیانی رومد ...

میولستم در زمان مناسبتی را چادو به
اونجا سفر کنم ، اما چیزی در مورد
فراخوان گنجیس هست که ...
یک پدیده روحی که رنگ ...
ممکنه .. یک تهدید باشه ؟

خوب رفیق ، شما واسه
فرودگاه تاکسی خواسته
بودید ؟

آه ، بله !

تهدید خودم ...



... را به روی شیوه های زمین انتقال
محدود کنم ...



... تا وقتی که بیشتر در مورد این
" درخواست قدرت " بفهمم .



... و اینکه چرا یک گروه های عظیم جانوران
درخواست شده تا باهاش رویرو بشیم !

تاریک به ۲۴ ساعت بعد از فراخوان گنجیس ،
صوفی آمریکایی در عمق جنگل های بارانی
جاوان بود ...

ده سالی از زمانی که در مورد معبدسوم
شنیدم میگذشت . ششیت وان اغلب در
جوان آموزشش ، بهش اشاره میکرد ، اما
بهم اخطار میکرد که هرگز بهش
نزدیک نشم ، مگر اینکه ...



... مگر اینکه واقعا اتفاق خاصی درحال انجام
باشه ایله .. الان هیش به خودم برمیگردم ...
خاطره ای از استادم همیشه در اعماق
ذهنم نقش بسته . اون میگوید من باید
شایستگی رو اثبات کنم ...

... وقتی میتونم پیام که به معبد
فراغونده شده باشم . و در اون روز
میتونم با بزرگترین چالشم رویرو بشم !



توسط ویشالقی !





پیشبید که می‌رسد ،
تا براه اما پوست تو واقعاً
آیهه ؟

دستپنوره ،
من از آنلاستیس
هستم ...

با آنچه به
صداها می‌کند ، می‌آید
من اولین نفری
تو هستم که او را می‌بینم



... ابرهای غبار آلودی کردم برای شما به
اندازه کافی قابل تنفس کرده باشم ،
اما فقدان شادابی اینجا را اصلاً
مشوش کرده .

نگاه کنید ،
اون اومدا

اون ..
دکتر استرنجه !
استرنج !
دکتر استرنج !
استرنج !



هردومون خوبیم
و دکتر .
وای بی بی ،
و حسن قدیمی
من من من
چطوره ؟

اوه ، این تاووا از
آتلانتیسه ..
و مانول دیگر
از مکتیکو .

آه ، من چووا
اس فی تووایس



اسم دکتر استرنج مدتهاست که
نموازی می‌تاسیر جهان . باعث افکار
که با لایحه پاهارتون ملاقات میکنم .

انتخاب از این منه ، آلا



بسم اون دکتر استرنجه .. آه ، آه ..
شون مردی که خون آشامها را
ریشه کن کرد ؟

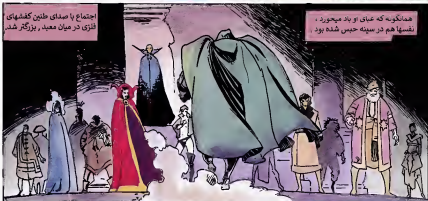
که باید
الباش کنه !



خوش آمدید !

قرنهاست میزبان چنین جمعیت
بزرگی نردم . باعث دیگر می‌آید که می‌بینم
تعداد خیلی زیادی از شما به فراخوان
من پاسخ دادید !

آه ما نوبی چشمه‌ها تون
این سوال رو می‌بینم .. که چرا
به اینجا فراخوانده شدید ؟ چه
چیزی اینجا ساکن شده ؟





آه بله ...
منظور منم
همین بوده !

کمی بعد از طلوع بشارت، من پیمانی با
نیروهای فلک ماورائی بستم . با بازگشت
آگاهیم ، من موافقت کردم که هر صد سال
یکبار ، جادوگرها را گرد هم بیاورم ...

.. تا مسابقه ای را برای هنر
جادوئی خود ، بر عهده
بگیرند ... و یک نفر را
به عنوان
جادوگر اعظم
تعیین کنند ..

بی ۲۴ من هزاران مایل
سفر نکردم تا قسمتی از
یک بازی باشم !

ما بخاطر یک لقب
خالی رقابت کنیم ؟
... یکجورایی
بی معنی.

چنین لقبی
نهایت افتخار رو
داره .

عنوان و افتخار چیزهاییه که
من همین الان دارم ، گنگیس .
باید چیزیشاری پشت این
فراخوان باشه !



جست گنگیس باستانی،
... میدرخشه این یک درخشش
بشاش "پیمانی"
یعنی چی "پیمانی" باشه .. ؟



در واقع ، همنظور که وقتی فراخوان دادم گفتم ،
این یک درخواست قدرته .. که سرنوشت مقدر
گردد .

گنگیس باستانی درست میگه . در این لحظه ،
همه یا سرنوشتتون رو بررو میشد.

بی ؟

چه کسی .. ؟





دووم جادوگر نیست! او از دانش و تکنولوژی غربی برای خواسته اش استفاده میکنه! او حق نداره اینجا باشه... او سهمی در این مسابقه نداره!

نمیخوام باهات موافقت کنم، اما من هیچ قدرتی در طبیعت جادویی شما ندارم



بالای دانش من را به اینجا حمل کردند، انشالله این همان تلاش جادویی من بوده که اجازه داده فراختران را بشنوم.



اینقدر نسبت به دلار و ریالی عصر تکنولوژی من اوضاع داری؟ پسوار و راب، دستکش هام را در بی اوم...



.. هم میسستمهای اسلحه های نهانجی و هم میدان نیروی دفاعیم را خاموش میکنم... تمام چیزی که به نام دووم میشناسید.

فکر کنم رطابیت بخشنه

هستم.



پس زمانش فرارسیده ویشانتی... ما آماده ایم!

محکم بایستید، سامره هالارد از اینکه امروز بگذرد، طوفان شما کلاً از تابش خواهد شد.

و بیکار دیگر آغاز میشود، این مسابقه نمیتواند متوقف شود! بسیاری از شما سقوط خواهند کرد!



هشدار کانیه! بگذارد رتایت آغاز شود!



به من گوش فراده ر
ویشانی ... اجازه بده خلعت
قدرتش را به اشتراک بگذارد!
هوگوئ خاکستری ر به من قدرت
آگاموتو ... را عطا کن ،
نورت را رها کن !



اشکور و انیس ، یازوی برآزند ، با
دستان مقدس تو من جا بگاه
تمام اشکال فانی خودم را
بدست آوردم ... بگذار این نیز
در آغوش تو تغییر کند !



به من ملحق شوید به
ویشانی کبیر ، به دستان خدمتگزار
جانیای خود ملحق شوید! آری ،
و بیایید تا به هم پیوندیم .. تا ...
.. دوباره شکل بگیریم ..



.. دوباره ..



... دوباره !

توسط ویشانی!

.. و نه دیگری!

پشنوید ساحره ها ...
ما چالیش شما هسلیم !

کسی که بتواند گنگیس را از آشوب ما
برهاند ، جادوگر اعظم تشخیص داده
خواهد شد !



همین ؟ همه کاری که باید بکنیم شکستی و رهاگردنه ؟

چون نه ... آره من می‌تونم اجناسش بدم!
بهم قضا بدم ، داداشها !



.. صبر کن !



نیزه موجو ، مستقیم برواز کن .
یک نمایش واقعی به
گنگیس نشان ...

والای !



خدایا! نزدیک بود اخوپ شد
ترسدم یک سپر جادوی درست
کنم!

چه چیز خونینی تونست چنین
نوب نوری به سمت چوئل رها
کنه ؟ این ... ؟

نورده ؟ نه ، اما کاملاً از خود بیخود شده ،

و جای نمجب نیست که ... اون
خوشه کریستالی قدرت جادویی
پیشگامی را از همتی واقعی قدرت
جادو بروز بده ! این نهایت
ناپختگی بود که از این روش
استفاده بشه !





این انرژیها احتمالا فراموشیه، اما خیلی از اونها یک موج مادون قرمز لائوبه در ظهورشون نشون میدن! تقریباً آموزنده است...



خیلی از روزه های سحرآمیز و سحرآمیز به رو تحلیل میکنند... یک تلاش بیپایان در تکنیک های مبارزاتی جادوی بیشتر از اینکه سال آموزش، چیز یاد گرفتم!



قدرت گریستالها خیلی بیشتر از جادوهای محافظه، باید توماس دو سپر خوردم کتم... درحین که از خود بیخوده، نمیتونه اعتراض کنه...!



اشکباده... فکر... کردی!



دکتر اومه اونها به زندگی برگشتند. انگار زخمی های خونخوار از سپر ویشان محافظت میکنند...!

این بی معنی که ویشان را برای کمک صدا زدیم... مادریم با قدرت خود اونها میجنگیم!



سپرت را با نشان سرانیم تقویت کن... یا شعله نالتین را طلب کن!

اما عن هیچوقت...



توسط شیطان، میتونم از همه طرف به این حملات توجه کنم ...



باید جلوی پورش این مهره ها رو قبل از اینکه بفهمند میتونند کاری کنند بگیرم !



شیاطین دناک، همه شما غلام کریستال شده اید ؟ من تنها کسی هستم که در مقابل اراده اونها باقی موندم ؟



نه دکتر ...
تنها نوسق !



دورم ؟

در این غوغا رد اون رو گم کرده بودم، چطور این وسط از حمله کریستالها فرار کرد ؟

بیخشید .. باید قبل از کمک به نو حسابه این سه داور بوسم !



راحت باش دکتر ... خودم حواسم هست !

دووم به کمک هیچکس احتیاجی نداره !



رجزخواستی احمقانه نکن... دووم از تهریریات
کارشناس خودش در مقابل افراد بی تجربه عالی
استفاده میکنه!

نخاله! حرکات
پیکتوریال مگانیکه...



اما چنتا از رستلش، خصوصیا
اونهایی که عظیم محافظتی داره
... منو یاد خودم میندازه!

این حالت رو از کجا
یاد گرفته؟

هرگز با چنین مبارزه ای روبرو
نشده بودم!



حتی با وجود سلسورهای زخم و راهشانی
سبستم کامپیوتری به هر ذره از اراده ام برای
مقابله با این احمق های از خود بیخود شده
اجتناب بود.

نباید سمیت بشم، بزرگترین چالش
هنوز در انتظارمه...



... و اون مثل اون احمقها، از خود
بیخود نشد!

من... بحث تاثیر قرار
گرفتم واقعا.

منهم همینطور دکتری به ازای هر دشمنی که
متوقف کردم... شما دو تا متوقف کردی.



این یک معاست. من هنوز راضی برای آزاد کردن گنگیس نمی‌بینم. هیچ راضی غیر از یقین باقی نمانده.



چشم به آگادوتو متصله، پس نمیتونم قدرتش رو مستقیم به سمت کریستال بفرستم ...



که چهره ویشانی به سمت من برگردونه اما هنوز مسکنه بتونم مجرای از نور بسدت درون ساختار کریستال بفرستم.

آه؟

... باید تسلیم درونی چشمم رو فرابخونم.



باورم نمیشه چشمهام چی به من نشون میدن. یعنی جواب به همین آسونیه؟



گنگیس باستانی، میگم، پیش بیا!

آن چیز که میخواش، هانگوتو خواهد شد! باشد تا همه آزاد شوند!



آلبرت و جانکی، اینی که داشتید!

آرام و محتاط همانند قسمتی از همان ...

حال همگی ششبار شدید؟

توهم شد؟ ما تازه شروع کرده بودیم!

چگونه شدی که ساعتی است که ازخواب بیدار شده بودیم.

من فکر کنم روزها ...

حالا وقت چیه؟

فکر کردم هممون شکست خوردیم؟ غیر از دکتر!





فقط یک نکته
باقی مانده ، دکتر



اکنون تو به عنوان جادوگر
اسلم تشخیص داده شده ای
طبق سنت ، عطیه ای به
تو اعطاء خواهد شد

انطاف کانیه ،
شخص راستانی
من خواستار هیچ
لطفی نیستم



درست متوجه نشادی ، دکتر.
جادوگر اعظم عطیه
را نمیپذیره ... او باید آن را ...



یه هر ساحر دیگری که از قدرت کویستال
جان بدر برده ، اعطا کنه. که فقط یک
نفر است ... قدم جلو بگذار ، ون دووم



چی ؟ جدی که نمیگی ؟
دروم یک ...
دیگه تاور ظالمه !

این مهم نیست. به عنوان جادوگر
اعظم این وظیفه توست که خواسته
او را با بهترین توانائی خودت ،
تکمیل کنی .
این طریقت ویشائی است !

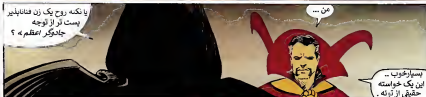


من السمیت نمیدم ! من
نمیخرام در نقشه های فتح
دروم ، همکاری کنم !



داری بد نظاوت میکنی
، دکتر !

من هیچ احتیاجی به استفاده از
جادو در مشکلات مملکت ندارم





با سرعت یوز پر قرار
المنفر حرکت کردند
سفینه کمتر از یکساعت
به پایتخت لاتوریا
رسید.



با سرعت باد حرکت کردند.
در بیج ها و سراسیمگی های قلعه دروم
جمعیت مشتاق ازدحام کرده بودند ...
انگار نه انگار که سرزده به ملک پادشاه
آمده بود .

ا. بوریس .. ایشون دکتر استرنج هستند. نازدانی
که ایشون در کنار ما هستند ، هرگونه میهمان نوازی
از ایشان در قلعه به میل بیاد .

هرچی شما بگید ، ارباب .
از اینطرف ، قربان ...



... من قلمز ساحت صفاقت را آماده کردم ...

از شرویات
محلی ما میترسید
، دکتر ؟

هوم .. ؟ اوها متشکرم ،
بوریس . فقط نصف لیوان



فوق العاده است حتی اگر نصف
این یادداشت ها صحیح باشد ،
سینتیا ون دووم باید یک مند
شگفت انگیز داشته
بوده باشد ...

همش درسته ..
هر کلیه اش .

بهم بگو دووم -
از مادرت چی بخاطر داری ؟

فقط صورتش ..
ایمسی دستهایش



وقتی مادرم مرد ، من کمتر از هفت سال داشتم...
اما اون رو از دفترچه خاطراتش میشناسم ، و از
صحنهائی که پدرم و یوریس برام تعریف
کردند.

اون زن خوبی بوده...بظاہر حفاظت از خانواده و
مردمش زندگی میکرد. در پایان زندگی مجبور شد
به ظاہر اعمال آنها از جان خودش بگذره.



والفعا مجبور به ازجان گذشتگی
شدا! او کنترل نیروهای ماورائی
را با رسم شکل مخفی کرده ا
اگر بخواهیم روزی رو
نجات بدیم ..



باید آماده جنگ با
همه دوزخیان باشیم!



میخ استعانی برای الیات
بیگانهی سخت نیست ، دکتر.



در تمام زندگی کبیرم ، به دنبال راهی برای
نجات مادرم از این نفرین بودم.

سال به سال در نزاع با نیروهای دوزخی
برای آزادش بودم ، اما سودمند نبود ،
هرچند این بار فرق خواهد داشت .

اما تو به تلاشت هک نکن ،
دکتر . میتونیم بعد از کشتب
استراحت این رو ادامه بدیم .
یوریس اقامتگاهتون رو نشونتون
خواهد داد .

ون دووم اگر تو اینقدر سخت
برای رستگاری مادرت ، تلاش
کردی ، چرا تسلیم مبارزه
ویشاقتی شدی ..



چرا هیچوقت دنبال
من نیومدی و درخواست
کمک نکردی ؟



من هرگونه استعانی را برای الیات
بیگانهی انجام میدم ، استرنج.
اما دکتر دووم التماس نمیکند
شب بخیر.



اربابیت آدم
بدعت‌نقشیه، بوریس.



حتی بیشتر از چیزی که به نظر میرسه، دکتر، و دلیلی داره. خانواده او، تمام قبیله ما از ظلم قدرتی فرازمینی رنج میبردند، ما گولی بودیم.

و یک بارون پیر در لائورا هرگز نمیگذاشت که در آرامش باشیم، او مجبورون کرد، بود که دائم در حرکت باشیم. و بعد ما را به سرگردانی و بی‌وسلی محکوم کرده بود.



پایداری در مقابل اراده او، همیشه خطرناک و اغلب مرکبار بود...

پدر ارباب، وزیر ون دووم، مرد نجیبی بود. یک شفا‌دهنده و مسئولیتش در زندگی را پذیرفته بود اما زن جوان او "سینتیا" پذیرفته بود.



بعضی‌ها میگویند اون زن یک جادوگر بوده، می‌دونم درست بوده یا نه. اما یکشب.. تصادفاً با طراحی شده.. او را او، توجه خطرناکترین نیرو را به خودش جلب کرد...



سینتیا ون دووم، من نیازت را حس کردم.

... تو به دنبال قدرتی برای حفاظت و گرفتن انتقام برای مردهمت هستی.



...چنین قدرتی و حتی بیشتر از اون... چیزی که می‌ستو می‌تونه فراهم کنه.



از تو هرگز! او هر از آنش بیش از حد، مطلب می‌کنی!

فکر می‌کنی دادن یک سرزمین به مردهمت، ارزشش را نداشته باشه؟

یک سرزمین...؟

به چیزی فراتر از خودت فکر کن، زن... فراتر از نسل خودت! به پست فکر کن! اون میتونه آینده ای آزاد از وحشت داشته باشه! میتونی ازمن یک شاه بسازی!



هر قدر هم که قوی بود... سیتیا حریف ارباب دروغ و
وسوسه نبود...

من... من
قبول میکنم.



البته که قبول
میکم، فرزند.



همانگونه که مال
من میشود...



... قدرت از آن تر
خواهد بود!

در آن شب بزرگ، سیتیا به سرعت به
سمت دهکده رشت، مشتاق قدرت تازه
یافته این علیه ستیگر.

من پنهانی برای ارباب شما دارم! اون تا
غروب فردا وقت داره تا جراثمی که به نام او بر
علیه ما انجام شده، جبران کنه!

نه بابا...
و اگه اینکارو نکنه...؟

در میخانه محلی، او به نگهبانان
بارون برخورد کرد...

تصریح را با
خاک پکشان میکنم
سنگ به سنگ!

رف! میگم چطوره
این فاحشه را به
قصر تقدیم کنیم!



رف! میگم چطوره
این فاحشه را به
قصر تقدیم کنیم!

اوه، وولش کن بابا!
احتمالا از تو هم مست تره!

به خردت
رحم کن!

هیچکدام از شما دیگه
به مردم بن دست نمیزنید!

اما هرکسی تپش او را میشنید... از درد به خود میپیچید... حتی همراهان او

چی... چه اتفاقی داره
میفته؟

و که از این عذاب کج شده بود...
از میخانه بیرون رفت...

... تا با بزرگترین ترسش
روبرو شود.

در هر اقامتگاهی، هر راهرونی، تاله میکرد و
شجه میزد.

اوشب یک کودک در اون دهکده تنها
مانده بود... و سیتیا حس میکرد که جادوشی
که رها شده، یک نفرین بوده

میسو تدریسی عطا کرده
بود، اما بدون کنترل!

نه !! من هیچوقت اینو
نمیخواستم اگودگان ..
آنها میگفتا.. هستند..

نباید اینطور باشه ! من این
قدرت را پس میزنم .. من
همه چیز را تسلیم میکنم !

گلته شده باد پلیدی از گریه او
بلند شد. صدای خنده ای شیطانی
در میدان پیچید ..

یک چیز حتی بود ...



.. او نگهبانی درحال مرگ که لنگ لنگان به سمت او میامد ندید ..



.. تا وقتی که دیگه
خیلی دیر شده بود!

با وجود جراحت مرکبازن ، او از دهکده فرار کرد و به
امعاق جنگل گریخت ، انگار که از گناه ترسناکش
فرار بخت



ساعتها بعد ، وقتی که وزن او را پیدا کرد ..
هرحال مرگ .. کیلومترها دورتر از اردوگاه ..

.. فقط اوتقدر زنده موند تا
پیش بکه
چه اتفاقی افتاده ..



همراه با نفس های مرکش ، در به مردش
التماس میکرد تا پسرشان را از قدرت
شیطانی که آزاد کرده بود ،
حفظ کند

وقت سوگواری اندک بود ما میبوسستیم
که آکه بارون بفهمه که چه اتفاقی افتاده
، هیچ کولی در این مملکت در امان نیست

سینتیا در یک قبر بی نام و نشان
دفن شد ، ما لیل از طلوع حرکت
کردیم ، همگین و بی حال به جلو
میرفتیم .

وزیر سعی کرد آخرین خواسته
همسرش را برآورده کند از اولین
پلی که گذشتیم ، او صندوقچه
همسرش را به دزون آب انداخت

اما سه شب بعد بعد از اینکه یک ازموگه تازه بنا کردیم ، او
صندوقچه را پیدا کرد ، خشک و دست نپورده ، که به ارایه او
رنگشته بود .

تا یکسال بعد ، او همچنان سعی میکرد صندوقچه را ناپود کند ..



اما ناپود نمیشد ، سرانجام ، وزیر
تسلیم شد و سعی کرد صندوقچه
را با ابزار ضعیف خودش ناپود
کند .



با گشت زامن، دیواره به قانونیا پا گذاشتیم، اما شهرت ورتر به عنوان یک شهادهنده نوحه ها را ناخواسته به سمت ما میکشود. برای برستارو از همسر در حال برگ بارون، احضار شد.



ما پیدايش ميكنيم! هيچ جائي در اين سرزمين نيست كه يگ فراري پتونه از دست انتقام بارون، مخلي بشه.

وقتي ترنست نجاتش بده، اونها سريعا انتقام گرفتند ..

ورتر پسر و همراهش را به کوهستان برد اما اون سال برف رساني خيلي زودتر آمدن روزها بعد اونها رو پيدا کردم ... هر دو شون از سرما يخ رده بودند.



ويكتور جوان نجات پيدا كرد، اما پدرش نه.

اندوه اون پسر، سريعا به خشم تبديل شد. هيچ كلامي نميتونست اون رو آرام كنه.



حالا اونها پدرم رو گشتند! اما تقاضاي رو پس خواهند داد. تمام بفر تقاضاي رو پس خواهند داد!

نه!! اونها مادرم رو وقتي يگ كودك پرورم به قتل رسوندند! و حالا ...

هنوز پيكسال از مرگ ورتر نگذشته بود كه او صندوق نرئين شده را پيدا كرد اون روز بود كه جستجوي او در طلب قدرت، مشتاقانه آغاز شد.



ويكتور با كشف تمام اسرار صندوقچه، تبديل به يگ رواني شده بود. و نوه نمه والرها هم نتونست اون رو متصرف كنه.



اولم با غريزه اي كه از مادرش داشت، همون پيشه را ادامه ميداد اما دستخوش هيچ شيطاني نشده بود. داشتن خورشيد را بركات ميداد.

وسواس ویکتور با همراهی شباهت نیافت او برای یادگیری هر چیزی که بتواند قدرش را افزایش بده. به جلو میرفت

در سالهایی که درحال حرکت بودیم ،ویکتور یک کتابخانه از هر شهر و دیاری که گذشته بودیم ، جمع کرده بود



کم کم او از عرفان ، معشوقه خودش ، دانش را در افروخت گرفت! دامنه مطالعات ویکتور ...

... با ملاقات با پروفسورهای آمریکائی ، گسترش پیدا کرد این باعث شد ویکتور به آمریکا سفر کند ، او در آنجا در یک دانشگاه معتبر حضور پیدا کرد .

... او خودش را در تمام دانش ها غرق کرد ..



هیچ چیز حواسش را پرت نمیکرد .

گفتم که او ظرف یکسال اونقدر اموخت که استادان پروفسورین در تمام زندگیش نیاموخته بودند پس کمک هزینه تحصیلی دریافت کرد ... اما او تمام پشتوانه تحصیلیش را صرف پروژه خودش میکرد

اما ویکتور خیلی به محاسباتش اطمینان کرده بود ...

ویکتور تلاش میکرد از این طریق به چیزی برسه که از طریق جادو به آن نرسیده بود... تا به عالم اموات برسه و با مادرش ارتباط برقرار کنه

وای خدایا ! اون آزمایشگاه ون دووم بود !



به ضرورتی مجهزه اسما، ویکتور و دستیارش از
انتجاری که ایجاد شده بود، جان سالم بدر
بردند اما او از دانشگاه اخراج شد ..

این سالها قبل از این بود که دوباره اون رو
پیشیم هنوز میتونم اونشب رو به خاطر بیارم.



صدای قدمهای کشش های فلزی کل آلود رو شنیدم ...

پوریس!

کیه ؟
کی ... ؟



به این زودی صدای
فراموش کردی ؟

ویکتور ؟ چه ..
چه اتفاقی واسه تو
افتاده ؟



با دست میگرفتم خودم رو محکم
کنم. خودم را قویتر کردم .
خیلی قویتر از .. شایسته ترین
حاکمان این دنیا !

چندین روز بعد ، دوم تخت سلطنت
لاتویا را به تصرف خودم درآورد .
طرف یکسال ، اوهرچه را بخواست
از این سرزمین پاک کرد

با تکنولوژی که دکتر به ان دست یافته بود . ما به موفق ترین
مردم اروپا تبدیل شدیم .. و تمام چیزی که از ما میخواست ،
فقط بی‌مبذوری مطلق بود .



با گذشت سالها ، به واسطه فتوحات
زیادی که داشت ، تا اندازه ای انتقام
مرگ ورنر را گرفته بود. اما سرنوشت
دانشش هنوز در گرو روحش بود .

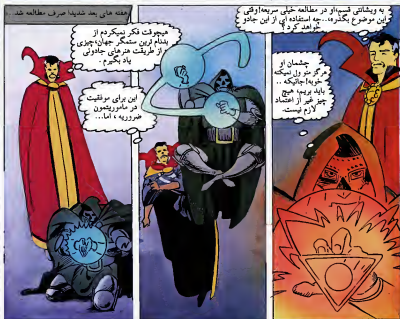
اون حاضر برد هرخطر
.. یا هرکاری بکنه .. تا
اون رو رها کنه .



اما ...
من باید برم ..



شاید همین الان هم،
خیلی حرف زده باشم.

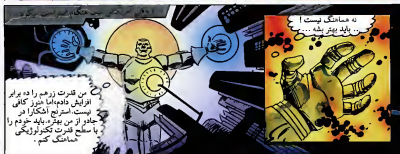


به ویشاتی قسم، او در مطالعه خیلی سر بهه افقی
این موضوع بگشود... چه استفاده ای از این جادو
شواهد کرد؟

هیچ وقت فکر نمی کردم از
بدنام ترین ستاره جهان، چیزی
از طریقت هنرهای جادویی
یاد بگیرم.

این برای موفقیت
در ماموریت من
ضروریه، اما...

چشمان او
مرکز من و دل می گه
خوبه! چنانچه...
باید پریم، هیچ
چیز غیر از اعتماد
لازم نیست.



نه همانک نیست!
... باید بهتر بشه...

من قدرت زوهم را ده برابر
افزایش دادم، اما هنوز کافی
نیست. استرلج آشکارا در
جادو از من بهتره. باید خودم را
با سطح قدرت تکنولوژیکی
همانک کنم.

لکته همیشه ، استرنج ،
هر شامگاه میانه
تابستان ...



این زنده ماندن شما،
کاملاً شگفت انگیزه.

اما چیزی که خرابتر ... اینه که
آزادی روح مادرش به معنای روبرو شدن
با خود منبسط در قلمروی اونه .

.. وقتی موانع بین جهان ها شکاف میخوره .. من
قدرت های جهنمی تالار را فرامیخوانم، و آنها را
به خاطر مادرم به چالش میکشم .

این مبارزه هر سال
به بن بست میخوره .



رفت را با گشتن چیزی که
مشخصه هدر ده! فکر میکنی آماده
نستیم ؟ یا از تاریکی میترسی ؟

لقط یک احمد نمیرسه، دووم، نه! او تقدیر
آماده ایم که هر شخص قالی میتونه آماده باشه
پروسه آماده سازی الان دیگه فقط میتونه
یک وقفه باشه .

به خاطر انداختن روح خودمون! اما باید یک بار دیگه ازت بیرسم
میدونم دکتر! قبول میکنم که که متوجه هستی داری خودت رو
این ریسک رو بپذیرم ...
قوی چه خطری میتداری! با
ورود به عالم اموات ...



بله



پس درنگ
نگنیم ...



توسط نفرین افرا بشو
، ون دووم ...
مگر اینکه همانند
ترسوها پلرین شده
باشیم .



.. اشتباهها
به ترسوها اخطار
دهد !



جنه قصر دروم درآید شد. و انیت توسط غیرانیت گرامی بیکر جابگیرین شد

براسطه اون دروازه جهنمی
به عالم اموات وارد شدیم.

دعا کن هر دوسون با کمک هر
خدائی که میترسیم در آرمش
قرار بگیریم.

... از اینجا به بعد
هیچ راه بر گشتی
نیست!



گویی سرافیم،
با استحکام و ثبات ...
به ما حفاظت از
هر آنچه باید انجام دهیم،
ببخش.





در غوغای جهنم،
به ما سرعت ببخش!



اجازه نده هیچ قدرتی
جلو ما را بگیرد...



آنها...
جلودارهای جهنمند!

چه بوی گندی...!



توانستی گوشه بلفتری را
در این بیابان پیدا کنی؟

نه، این همون جاییه که
بهت اخطار داده بودم... عالم
اموات هیچوقت عرش نمیشه.

پس، به جنگیم.

باید قبل از اینکه اربابشون متوجه حضورمون
باشه، کارمون رو با این دسته شیطان، تموم کنیم.

دیگه
دیر شده!

هیچ چیز در عالم اموات
برای مدت طولانی از چشمان
مخفی‌شده پنهان نمی‌مونه!

احمق‌های رقت‌انگیز، من
یک دایره خیلی خاص در سرزمینم
برای متجاوزین کنار گذاشتم.

آه، اما شما
متجاوزان معمولی
نیستید، درسته؟





فکر نمیکردم اونقدر احمق باشی که
یکبار دیگه به قلمرو من وارد بشی
، جادوگر!



و دووم .. می‌دونستم بالاخره
راحت رو به اینجا پیدا میکنی.
تحت تاثیر قرار گرفتم که
استریخ ساده لوح گول
تو رو خورده ..



من ساده لوح نیستم، می‌فستو!
من با میل خودم دووم را
همراهی میکنم!



اراده آزاد! اینطور
؟ چقدر جالب!



توسط حق اراده خودم دعا درخواست میارزه ،
جهت آزادی روح
مادرم را داریم .

صدایم را بشنو
، شیطان .



HA HA HA!



تقاضا میکنی ۴۰۰ حق تو ...؟! مخلصانه پوزش میطلبم
فکر میکردم شماها فقط فانی های
بی ارزش هستید!

حالا میبینم حتی از آرایش
کیهان هم بامزه تر هستید! بیشتر
سرگرم کنیدا شاید به تقاضای
بامزه تون یک نگاهی بندازم!



HA HA HA
HA!!!

دووم اطاعت کرد ..

.. هر گونه کینه
از گذشته، شرایط
را به خطر
می انداخت...

.. حداقل اون لحظه .

دووم ، بیا
اینطرف... والا
گست میکنم!

سریع ..
قدرتت را بیار
کنار من !

ها ؟ فکر کنم مستقیم به
وسط دام ، تونل زدیم .
چقدر زمین سریع عوض
شد .. یا نکته ما خوب
منتقل نشدیم ؟

خیلی اهمیت نداره
حتی اگه میتونستیم
طاقت بیاریم ...

... میفستو هیچ
شانسی بهمون نیداد!



کلاغ های بزرگندو ... سایز عقاب رو دارند. نباید بگذاریم محاصرمون کنند.

و نخواهیم گذاشت!

دوم واقعا داره باهوش همکاری میکنه! فکر نمیکردم یک فانی مغرور خودش را برای اتحاد با کسی دیگه پست کنه.

اونها با هم یک نیروی وحشتناک شدند.. اما فانی های ناچیز نباید که چکترین پیروزی اینجا داشته باشند!

اونها باد اینجا را به چالش کشیدند، و تشنه اونها را داغون ...

طوفان شن جهنم



اولها دارن منو به زمین میزن! مفسدو
داره سعی میکنه ما رو از هم جدا کنه!
دووم، سداشو میشنوی؟

دووم، دیگه نمیتونم لوی
شعین بادی آویزون بشوم



استرنج!
کجایی؟

زهرم خودش رو
اتومات درمقابل
طوفان کبب کرد...

آه! خیلی دور شدم
.. باید جرات داشته
باشم!

من... میتونم...
باماشون... بجنگم!

CLANK



... جادوگر فقط با طلسمهایش
از خودش محافظت میکنه... اگه
توونم پیداش کنم... اگه نتونسته باشه
در مقابل این طوفان جهنمی مقاومت
کنه در عالم اموات تنها میمونم



ما ما! لازم
نیست بهم تعظیم کنی!
دووم! ابرخیز...

...خوش آمدی!
مهیجوری داری تحت تاثیر
قرارم میدی... فانی های
کمی تونستد اینقدر در
سرزمین من جلو بیان!

حتی اینجا! آوازه تو جلوتر از خودت
پیچیده! شهر وندان عالم اموات شامل
تمام ارواح دشمنان
دکتر دووم ظالم...

خیلی وقته که... منتظر... این
ملاقاتم... خواهش میکنم اجازه بده
تمام مناظر و صداهای عالم
اموات را بشنوی بدم.

... بگذار با متحد خودت
شروع کنیم، چطوره؟

ببینم چطور با طوفان روبرو میشه!
هیچ انسانی نمیتونه ایستادگی کنه!

حتی نمیتونه بینه، با اینحال جلو میره...
یک حرکت اشتباه در سرزمینی، که هر قدمش
یک قدم اشتباهه...

و هر قدم اشتباه، یک دعوت به
حادثه ای بدتر!

عبای افسانه ای شناور
نمی‌تونه اینجا نجاتش بده!

اگه بخوام میشه خرد شده
و بیچاره! برای همه ایندیت
مقروط کته!

صحنه‌ای از
فیلم سینمایی جادوگر
نجات

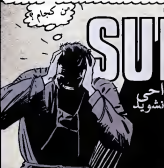
و این آخرین پیشکش
به جادوگر زمین باشه
چطوره؟

با وجود همه مهارتها، او فقط یک انسانه!

چی!!!



واسه یک تابه همه جا سیاه شد. چه احساس عجیبی .. حس میکنم .. گیج شدم ..



دکتر استرنج؟ باعث افتخار بود که دستیار شما بودم ، قربان!

بله .. البته عزیز میخوانم ..



خب! یک پرنگاه بود!

آه اون فکر میکرد خود خدا جراحی رو بهش هدیه داده!

چرا یادم نمیداد چطور اینجا اومدم؟ باید یک جایی خلوت پیدا کنم تا بتونم فکر کنم!



دفترم؟ عالیه!

تو فکر کنم بتونم خودمو به اونجا ..



.. برسونم ..

دکتر؟ خدارو شکر، تمام صبح منتظر بودم!

قرار ملاقات دارید؟

نه قربان، اما...!



پس نمیتونم
کمیسیون کنم.

من استفسان استرنج هستم
میخوام با دلال معاملاتم
صحبت کنم!



یه لنینگ گفته بودم دیگه
واسم پرونده پزشکی
نفرسته.

ببینید، سرمن خیلی شلوغه و دستمزد گرانی
دارم. اگه نمیتونید از پس هزینه من بریداید،
با پذیرش صحبت کنید. در غیر اینصورت
بفرمایید بیرون.

دکتر، خواهش میکنم...
دکتر لنینگ گفتند شما تنها
امید من هستید!



خدای من، من
چی گذتم؟

نه! من اینجا نمی ایستم
تا تحقیر بشم!

صبر کن!



SLAM



برگرد! این ...

... احساسی
فوق العاده ای
داشت!



... مثل دژاوو میمونه
فقط ناجورتر.

احتمالا بخاطر خستگیه، بله، این
چندوقته... خیلی کار کردم!

فقط باید بیشتر بیرون
برم... تمدد اعصاب
و استراحت کنم!

بله، و کسی با پولهام خوش بگذرونم!
جمع کردن ثروت هیچ ارزشی نداره
وقتی تنوی ازش لذت ببری!

خدا میدونه کی تو رو، نوبی
چاله بنوازه ...

چاله؟ خدای من
... جاده...

... نه!
نه!

Nooooo!!

هیچ اشتباهی در کار نیست، دکتر.
... اعصاب تماما صدمه دیدند...
میترسم دیگه هیچوقت نتوانید
جراحی کنید.





انشنت وان دیگه
زنده نیست. ما به
عزای او نشستم.

خارجیها اجازه ندارند در
مراسم حضور داشته باشند
فورا اینجا را ترک کن.



نه! اون نمیتونه
مرده باشه!



نمیتونه!!



احترام حالت
نمیشه! گمشو!!



نه... نه، قرار نیست
اینجوری تموم بشه!



انشنت وان هرگز در زندگیش
تدرتش را برای یک شخص
نمایشست مگر نداد!

مردانی شبیه تو، تحت هیچ
شرایطی اینجا جانی ندارند.

شما متوجه نیستید!
من .. من قیلا اینجا
بودم. من با انشنت وان
ملاقات کردم...



اون بهم گفت
هنوز ذره ای از
شایستگی در
وجود من هست!



باید حرفمو باور
کنید! باید .. نور رو
ببینید!

... این دروغ دیگه باطله !



.. هیچ تاریکی نمیتونه برای مدت طولانی
در آگاموتو ... و در داخل درخشندگی
اشکارساز او باقی بمونه!

نور!
بله ..



دور شو ، شیطان !

فکر کردی ضعیف کردن من ،
درباره شکل رو به فساد من
روز زنده میکند ؟ خشمگین کردن
من با مزدیدن تمام امیدم ؟
فکر کردی همچین چیزی
نتیجه بخشه ؟ ...



من در مقابل همچین تردستی
سرتسلیم فرود نمیارم ! تو نمیتونی
منو شکست بدی !

من با زرقانی یاس خودم روبرو
شدم . صدامو میشنوی ؟
مفیسو ؟



نه تو .. و نه هیچکدام
از شیاطین دنیای
اموات !



نقشه ها و باورهای
که در طی سالها
درست کردی یک
استعداد شیطانیه !
بایستی برات چبران
کنم !

نظاره کن احمه سیاره
زمین میبونه مال تو باشه .
ویکتور... فقط کافیه کاری
که من میکم انجام بدی !

هیچوقت اراده یک انسان
را دست کم نگیر ، موجود تاریک !
تو نمیتونی استرنج را بشکستی !
نه اونجوری که منو شکستی !

تو رو بشکستم ، دروم ؟
که چی بشه ؟





...خود میدونی من چی میخوام!

انگار مفیستو به ازای هر لحظه
ایدیت ، شیطان داره .

هر لحظه ای که در این
ملک ملعون میگذرونم ،
خطر افزایش پیدا میکنه!

باید دروم رو پیدا کنم ،
تیل از اینکه ...

ها ؟

دووم!

پیش هشدار داده بودم ...
تجربه جادوگری او به صنعت
حقیر او ، در زمین گره خورده.
هیچوقت نباید اینجا
می آوردش ..

... دارند وانمود میکنند که
اون قربانی دوزم واقعه !
اینم باید یکی از کلک های
مفیسو باشه !



پیچ های باتاک ابادهای
واتومب .. این گروه متعفن
را از دکتر دومم بزدانید !



کلکی در کار نیست .. طلسم من
تائید میکند این خود دومم ..
اگه نتونم دومم رو از خواب
بیدار کنم ، اون طلسم خود
«نستو» را به اینجا میکشونه .
باید خودمون رو به زمین
بیزگردونم .

دومم ... این دکتر
اسفرنجیم !
صداهو
میشنوی ؟



دوو ..

بله ، دکتر .
صداتو شنیدم .
من ..
پشیمون میشم

دور بایستید ، شیاطین !
طبق شرایط معامله ، خودم
جادوگر را به اوربایتون تحویل
خواهم داد !



او توسط امثال شما ،
لپس نخواهد شد !



اوه .. چی ؟

به سرزمین اموات خوش برگشتی
استرنج . این زندان کریستلی
طوری طراحی شده که جلوی
آزادترین اوراد تو را بگیرد... اما
واسه دست و پا زدن آزادی!

باید متحدیت را با
دقت بیشتری انتخاب
کنی !

نورم ...
اون چی بهت
پیشنهاد داده ؟



نمیونی حدس
بزنی ؟
هاهاها!



ما یک قرارداد
بستیم ، مفیستو ..



البته که بستیم !
میترنم با بخشدنگی
از پشش برییم...

مادر تو فقط آزاد نخواهد
شد ، بلکه به او جسم داده
خواهد شد ! شکلی انسانی ،
نه فقط ساختاری موقتی ..



... چیزی از خاکستر و غبار



آه ! عجب پیکر شگرفی !
موافق نیستی ؟



بالینحال، بدون این اخگر حیاتی ،
فقط یک پوسته بدون زندگیه ..



... روح !







حالا هر سه تون رو داریم..

... برای تمام ابدیت!

مادر...



ای هیولا ..



اگه قدرتت
رو داشتی ...



میخوام از جلوس
های من نمیتوانست
اون کریستل رو
و بشکند یا اینحال ...

انگار این قدرت
از زیر عیای من
بیرون میاد.
این چی ... ؟



یکی از دستگاه های
ساخت دووم ؟ پس
خیانت اون ...

... ساختی
بود ؟



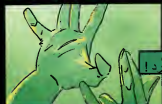
همه بسطورا

ای فاتی، تو به دنبال فریب
شاهزاده فریب ها بودی ؟

نه موجود
تاریک ..



اما بدی
پایدار نیست!



میشه به بدی
غلبه کرد!



واقعا فکر کردید میتونید
منو شکست بدید ؟
من بزرگترین شکارچی
ماوراء هستم ..
من با خدایان جنگیده ام !

حتی فانی ها
هم، مسکته معجزه
بسازند !

منو قائلید کردی،
دووم. طرف جادوگر
رو گزینی .

روی زمین ،
انیمای شبه استرنج
هیچ وقت قیولت
نمیکنند .

ما الان روی زمین
نیستیم . دیو !

اینجا ، تو یک
دشمن معمولی هستی !

سرافقم !

توسط هفتادین خورشید
سینیباس، توسط کهنه ترین
آتش فانتین ...

شعرهایت را هدر
نده ، جادوگر !

قدرت جادوهای تو
هیچ تاثیری روی من نداره !

تلاشت سرگرم کننده
است! عملت هم خیلی
سموناک بود!



واضح که هنوز متوجه وسعت
قدرتی که باهات مواجه هستی.
نشدی!



سرالیم،
نجاتمون بده!

شما به من، شیطان
و هیولا میگوئید... اما من
ارباب شیاطین هستم،
نهایت هیولاها! من یک
شیطان زنده هستم...

من ...
مفیسستو هستم!!

استرنج .. ممنون
که سپر جسم ماندم
شدی!



بعد از همه چیزهایی که تحمل
کردیم ، دیگه نمیتوانیم بگذاریم
مفیسستو روحش رو نگه داره!
اما نگه داشتن ...



صندمده، استرنج اچنی در عالم اموات هم،
مفیسو نموتونه در مقابل پرتاب موشک
صندماده ایستادگی کنه ... صبر کن !

اون انفجار بایستی
کاملاً نابودش میکرد!

یک چیز ی اشتباه
پیش رفته !

نادان پست !

درعالم اموات من
بزرگترینم...
به هیچکس جواب پس
نیدم . خودمو حفظ
میکنم.

مفیسو توسط
دانش ناچیز تو ،
شکست نخوره !

نه، من فکر کنم رهائی، در باز کردن
درباره گوی، خوابیده.



نیروونه شدی؟ ما هیچ
سلاح تاثیر گذاری بر
روی اون موجود
تاریکی نداریم.



من باور دارم
میتونم. بهم
اعتماد کن.



من میتونم نیروی هجوسی
زرم رو گسترش بدم..
نیروی گوی جادوئیت
را تقویت کن.

توسط ویشانتی اخشم
اتشین درون میستو که
داغ تر از هر گودال
عالم اموات است!



که میتره عذابمون
رو به تاخیر بندازه
، دووم .

الشتور توانمند
، صاعقه ات را
رها کن!



.. قدرت کفرگونی
خودت را انتقال بده



این پوسته را به دو نیم کن!
این روح گرفتار را آزاد کن
... ز هائیش بده!



استرج...
نه!!

تو چیکار
کردی!!!



ته! ته!!! من
شکست ناپذیرم!



ذهن من ،
شامل پاکدامنی
لعنت شده
نور میشه!



نه معسوس لعنت شدنی نیست...
مگر اینکه نور تقدیس کننده
باشه!

وقتی اون زن از رفتن
امتناع کرد.. وقتی ظاهر پسر
خانش را پذیرفت.. سینتیا ون
دووم خودش را رهائی بخشید!

احتمالا به توانائی اون شک
کردی ، شیطان. تو جسم تازه
اون رو از سنگ ساخته بودی
، تا نتونه از مکان مشروع
خودش ، خارج بشه .



این زندانی بود که
فقط خود ارباب عالم
اموات میتونست
ناپوشش کنه.

آری، نفرین
بر شما

این دفعه، روح همه
شما از آن من خواهد
بود!

اما الان برای
همیشه از دست من
رفت!

نفرین
بر شما!

تو نمیتونی ما رو نفرین کنی، هیولا!
تو فقط میتونی ما رو بکشی!

..واگه اینکارو بکنی، باز هم
روح ما رو از دست دادی!

فانی ها.

...دور شوید!



اما من
نقط ...

دیگه احتیاجی
به کسک تو
ندارم.



ترسته ، بوریس .
دروم ؟

حس میکنم خورد و
خاکشیر شدی بگنار یک
دستی بهت برسوتم .

دور شو
، دکتر .



ارباب !
دکتر استرنج !

هردوتون زنده
برگشتید؟.. این معجزه
است.



بوریس !

ارباب .. ؟

بین مهربون برای
برگشتن به آمریکا به
چی احتیاج داره .
میخوام تنها باشم .

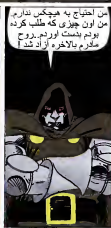
دروم ،
احمق نباش !



یا نکهه لگانه اون
خداکاری رو بهش
لقاه کردی ؟



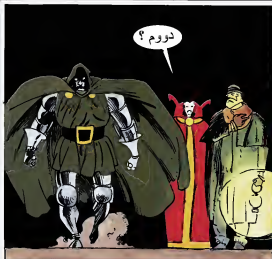
بله . اما به قیمت
از دست دادن
محبتش ... !



من احتیاج به هیچکس ندارم .
من اون چیزی که طلب کرده
بودم بنست اوردم . روح
مادرم بالاخره از آد شد .



تو
احتیاج ..



بوريس، اون ميتونست منو به مغسئو بفروشه،
اما اينكارو نكرد . با عمل اون ، دووم به
مادرش شانس رستگاري داد اون
شيطان رو درياري خودش
شگفت داد

ميشه نقشه همه اينها
رو كشيده باشه ؟



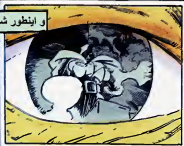
بايد ميديم كه اريب چيزي بيشتر از رهاني
مكش ميخواد، اون ميخواست آزادي و پاكي
اون رو برنده بشه . و اينكه به هيچكس متعلق
نياشه.

با توجه به چيزي كه ميگي انجام داده،
اون هيچي به تو مديون نيست. و روح
مكش هم آزاد شده.

روياي او، براي كشورگشائي
ادامه پيدا خواهد كرد .

و .. فعلا .. حداقل روحت ، در انتظار خونشه .

و اینطور شد...



روحي در عذاب، رستگاري
خويش را باز يافت. و دووم
با پيروي و عذاب به زندگي
خودش ادامه داد.



با احترام
من متوجه نشدم.

شاید معنایش را نفهمی
درک واقعی در یک
لحظه می آید ...

.. اما بعد از سالها
تلاش و مطالعه سخت،
خواهی فهمید. ظرف
یک قرن یا چنین
حدودی!



اما فعلاً دستگیر.
میخوام چیزی بخورم.
گرسنه هستم.

چشم بانسان
متعال. هر چی شما
بخواهید.

من در آستانه جهنم ایستادم
و باید که آنجا بروم. چنگ دیکدی را میبندیم



"Pain? Pain is like love, like compassion! It is a thing only for lesser men. What is pain to Doom?"

—Victor von Doom

درد ؟ درد مثل عشق میبونه . مثل شفقت ! اون فقط مال انهای حقیره .
درد برای دموه چیز دیله ایه .

ویکتور وان دووم

مشغول ، گرفتار شده در دستان میفتموی شیطان . روح زنی کولی در جستجوی راهی است .
عذاب میسند . فقط یک مرد ، اراده و شجاعت نجات او را از بین ارواح بی شمار عالم اموات داراست .
این مرد پسر خونگی اوست . ستیز بدنام کاتورا . نامی با عظمت نه از ره بر اندام ها می اندازد
... دکتر دموه ! با این حال ، خنق در میان سیاه ترین قلب ها نیز اشتیاق برای اتحاد
جست شمع وجود دارد . بدین سان ، با دستگیری یک کارگر علوم کاروانس ، دکتر استفان استرنج
، وان دموه رهسپار سفری خائنه به درون قلمروی شیطان مطلق میشود .

In the sulfurous, shadow-laden realm of the demonic Mephisto, a woman's tormented soul cries for sweet release. Only one man possesses the will and courage to rescue her from the hordes of Hades. That man is her vile son, the infamous despot of Latveria, known to the trembling world-at-large as . . . Doctor Doom! Yet, even within this blackest of hearts, the yearning to be reunited with such a loved one is overpowering. Thus, with the sorcerous assistance of Earth's master mage, Doctor Stephen Strange, von Doom embarks on a treacherous journey into the domain of absolute evil.

Few themes in literature are as compelling as the Great Quest. From *Gilgamesh* to the *Holy Grail* on through *The Lord of the Rings*, a man is defined by that which he seeks. And, in this mesmerizing odyssey, writer Roger Stern places a unique twist on the most ancient of motifs. His protagonist is the most singularly malefic figure in the entire mythos of Marvel Comics; Victor von Doom. In superbly capable hands, the good doctor has never been more deceitful, despicable, and yes—noble.

The graphic complement to such stylish writing is provided by two towering talents of contemporary illustrated fiction; Michael Mignola, penciler/designer, and Mark Badger, inker/painter. A more harmonious blending of techniques has rarely been achieved.

Similarly, a more delightful dance with the Devil than TRIUMPH AND TORMENT can scarcely be imagined.

—Ralph Macchio

ترجمه : هادی علیزاده و مهدی علیزاده
گرافیک : هادی علیزاده

ISBN# 0-87135-660-0

a Behry Scan

01



\$9.95 U.S.
\$11.95 CAN.
£5.50 U.K.